

کوله ز رخ از بک نسیم
ازو بر غنچه بر کسی غنچه تن
چیز بود که در دوران غنچه شود
چرا ب لازم زان این دو دو وا
فروریز فی انفسم فزج کشاد
کف بجز مغز نعلب لبا ساه
شود بگرگ سردگشاه تو
بهمه سید که بودی زن پاک و
مستان عنقت باز سار و نیز
زن برب فزج ساند و کر
در و ابر که که ابد سرون
بند ابر سر بردش و زنب
هر آن زن که داروی من یاد کرد

بر ابر بستید ازین هر چه
شود همچنان غنچه شکست دهن
حکایت کفد بسر شود و غنچه شود
بر ابر بسیار بر ابر بست
شود تنک فزجش بر روی تو شد
بر ابر طرا کن بفت زنج است
در لید در و ابر بکست در لک
ترا بود از و اعنت و افرو
نهد شوی تو سیای تو نیز
بالدب ایدین بقسره
چو ساند و سخن سرخ افرو
زند لقب ما را اندرون ازاد
دل شوی خود را از خود شک کرد

ز نبله فوری بسی و ابر بست
جز ایلین کتند و اخلاش سیم
دهد جو شورش تازه سپهر
بالد همان بکف پای غنچه شرس
رغ عضو محکم کتند آن جهان
اگر تخم زرد کتند چت
بر ابر کتند است این هر دو چیز
با کتند بن مهر بر ز کسر
شود نیز امسک از کتند زیا
خرد این دو اگر جوان دل سیر
چو که نور یا تخم سیم تر ب جوان
پیا میس باره غنچه غنک تا زنج

دربین نو آید که نور است بر است
دو انا روغن کشید ای حلق
الخواهد است که انزال شمس
گفت پنجه ان خام با آب تاب
بهر روز مانند مثل سیم
که بس در انزال اید بستان
و اگر تخم تر آبفت در نرو
دهد جو شورش در غنچه زرد نیز
باید در و ابر سیم سستی در
بجدید که باید دل او مسد
بجای منی نفقه بار در ابر
بسیای تو بار کتند هر دو آن
طرا کن دو را بر ابر در کار



نهدار

در بیان

در بیان

فرد
در بزرگ سر آهوی مال
و به درشت تا بجا وصال
به قصد کتند تر نبل سکت
مکن در دل بر دو دار و آب
وزیر طرا کن تو با کتند
سودند کتند تو حاصل ازین
چو کتند کتند سیر را با ابر
پیا میس باره با سیم سیم
فرد نیز زرد سر سستی
بسیای تو بار کتند هر دو آن
طرا کن دو را بر ابر در کار
سبب کتند این دو و به نکر
از کتند این غنچه در کتند
چو کتند از نبل بکوی وصال
غرضی انزال به ابر